

ویژگی‌های برجسته جنبش کارگری در سال ۹۴

و اداری شود. افزون بر حدود ۱۰ میلیون بیکار که وزنه سنگینی بر دست و پای طبقه کارگراست، چماق اخراج نیز هر لحظه روی سر کارگران قرار داشت. فعالیت شرکت‌های پیمانکاری، قراردادهای موقت و پیمانی و سفید امضا، همچنان پا برجا و پررونق بود. در سال ۹۴، وضعیت کارگران و خانواده‌های کارگری از لحاظ بهداشت و درمان نیز با وخامت بیشتری روبرو گردید. روند کاهش تعهدات قانونی سازمان تامین اجتماعی و رویکرد آن به رویه حاکم در شرکت‌های خصوصی، کاهش کیفیت و کمیت خدمات بیمه‌های اجتماعی، کاهش ارزش دفترچه‌های بیمه و مشکل تمدید اعتبار آن، محرومیت از بهداشت و درمان، بیماری و مرگ

در صفحه ۳

تعرض سرمایه علیه طبقه کارگر و سطح معیشت آن، در سال ۹۴ نیز ادامه یافت. بالاجرای همه جانبه‌تر سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال، استثمار و بی‌حقوقی طبقه کارگر بیش از پیش تشدید گردید و با دستمزدهای ۷۱۲ هزار تومانی مصوب شورای عالی کار که گاه حتا هزینه مسکن را نمی‌پوشاند، وضعیت اقتصادی و معیشتی خانوارهای کارگری باز هم وخیم‌تر شد. دستمزدهای واقعی و قدرت خرید طبقه کارگر باز هم تنزل یافت. فقر و نداری و گرسنگی در صفوف کارگران فزونی گرفت و جمعیت انبوهتری را به کام خود کشید. دستمزدهای ناچیز و زیر خط فقر، در بسیاری از موارد به موقع پرداخت نشد. چند ماه حقوق کارگران، گروگان کارفرما بود تا کارگر به اطاعت و خاموشی

"برجام دو" و شمشیر از رو بستن خامنه ای

پیام نوروزی حسن روحانی و متعاقب آن واکنش تند و تیز خامنه ای در سخنرانی روز اول فروردین، به روشنی نشان می‌دهد که سال ۹۵ برای جناح‌های هیئت حاکمه ایران سالی پر تنش تر از ۹۴ خواهد بود. روحانی در پیام نوروزی اش به تاسی از توافق هسته ای میان جمهوری اسلامی و قدرت‌های بزرگ جهانی که از آن به عنوان برنامه جامع اقدام مشترک یا "برجام" نام برده می‌شود، سال جاری را سال تحقق آشتی ملی یا "برجام دو" اعلام کرد. روحانی در توضیح و تبیین دیدگاه مورد نظرش گفت: "برجام دو" همان اقدام مشترک ملی در داخل کشور است که با وحدت، آشتی و با همدلی شروع خواهد شد؛ برجامی که قبل از اقتصاد از اخلاق آغاز می‌شود.

خامنه ای اما، دنیای دیگری در ذهنش دارد. دنیایی پر از وحشت از تعمیق شکاف‌های موجود در هیئت حاکمه و نگرانی از تحولاتی که در زیر پوست جامعه جریان دارد. این وحشت و نگرانی خامنه ای بیش از هر زمان دیگری در پیام نوروزی او بازتاب داده شد. پیامی صریح، روشن و به شدت عتاب آمیز نسبت به روحانی و مجموعه سیاست‌های جاری دولت در عرصه داخلی و خارجی.

لذا، هنوز ساعتی از پیام نوروزی رئیس دولت "تبدیر و امید" نگذشته بود، که ایده "برجام دو" روحانی با واکنش تند و تیز رهبر جمهوری اسلامی مواجه گردید. خامنه ای که هر ساله روزهای آغازین نوروز را در مشهد می‌گذراند؛ در سخنرانی اول فروردین خود، سال ۹۵ را سال "اقتصاد مقاومتی در اقدام و عمل" نامید و لذا، از همین نظرگاه در سرتاسر سخنان نوروزی خود با اعلام عدم رضایت از روند پیشرفت توافق هسته ای، عدم اجرای اقتصاد مقاومتی و تاکید دوباره بر مقوله نفوذ دشمن بر نخبگان کشور حملات خود را روی ایده "برجام دو" متمرکز کرد. او با تاکید بر اینکه سیاست مورد نظر آمریکا این است: که وانمود کنند ملت ایران بر سر یک دو راهی قرار دارد و اینکه یا باید با آمریکا کنارآیند یا باید بطور دائم فشارهای آمریکا و مشکلات ناشی از اون را تحمل کنند، گفت: "در قضیه هسته ای توافق شد، این را

در صفحه ۲

خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

در صفحه ۴

سرمنشأ موج تروریسم اسلامی در کجاست؟

موج تروریسم اسلامی، سراسر منطقه‌ای را که از خاورمیانه و شبه‌قاره هند تا بخشی از آفریقا و اروپا بسط می‌یابد، فراگرفته است. روزمره اخباری از ترور و بمب‌گذاری در افغانستان و پاکستان، ترکیه، عراق و سوریه، مصر، تونس، لیبی، نیجریه و تعداد دیگری از کشورهای آفریقایی انتشار می‌یابد. این موج تروریسم اسلام‌گرایان به فرانسه و بلژیک در اروپا نیز رسیده است.

اگر بخواهیم به چند نمونه آن فقط در دو هفته اخیر اشاره کنیم، در لاهور پاکستان عمل انتحاری تروریست‌های اسلام‌گرای پاکستانی متجاوز از ۷۰ کشته و ۳۱۵ زخمی برجای گذاشت. مقامات بلژیک، آمار رسمی تلفات مربوط به ۳ انفجار تروریستی در بروکسل را ۳۵ کشته و ۲۷۰

در صفحه ۵

پنج سال بحران در سوریه، بدون چشم‌انداز زودرس حل آن

بنا به گزارش‌های خبری در روز یکشنبه، ۱۵ فروردین، ارتش سوریه پس از بازپس‌گیری شهر "تدمر" (پالمیرا) از دست نیروهای داعش، در حال ورود به شهر "قرینین" هستند. شهر قرینین که بین شهرهای دمشق و پالمیرا واقع شده است، از اوت سال گذشته میلادی در تصرف نیروهای داعش بود. گفته می‌شود عملیات بازپس‌گیری قرینین نیز مانند عملیات تصرف پالمیرا با پشتیبانی هوایی جنگنده‌های روسی به سرانجام رسید.

به نظر می‌آید ارتش سوریه با کمک روسیه بر عملیات نظامی برای بازپس‌گیری مناطق تحت کنترل نیروهای داعش و جبهه نصرت شتاب بخشید است. در اولین ساعات بامداد روز دوشنبه ۱۶ فروردین، به گزارش خبرگزاری‌ها، ارتش

در صفحه ۷

یادداشت‌های سیاسی

دستمزد کارگران و ریاکاری کابینه‌ی روحانی

در صفحه ۱۰

سنگفرش خونین جاده‌ها، عیدی رژیم به مردم

در صفحه ۸

"برجام دو" و شمشیر از رو بستن خامنه ای

اسمشو گذاشتیم برجام. برجام دیگری در قضایای منطقه، برجام دیگری در قضایای قانون اساسی، برجام دو و سه و چهار و الی غیر ذالک بایستی بوجود بیاد تا ما بتوانیم راحت زندگی کنیم. این منطقی است که سعی می کنند این منطق را در بین نخبگان جامعه و از سوی نخبگان جامعه به افکار عمومی جامعه منتقل کنند".

رهبان جمهوری اسلامی که در روند توافق هسته ای با پذیرش "نرمش قهرمانانه" و نوشیدن جام زهر اتمی هم اکنون با تبعات روز افزون این عقب نشینی خفت بار در عرصه داخلی و خارجی مواجه است در ادامه صحبت هایش با تاکید بر اینکه، "اگر عقب نشینی کردید، دشمن جلو میاد، تدریجا موضوع را به این خواهند کشاند که اصلا نیروی قدس چرا تشکیل شده است، سپاه چرا تشکیل شده است، چرا باید سیاست داخلی جمهوری اسلامی طبق اسلام تطبیق داده بشود، این ها بر خلاف آزادی است" این بار بیش از هر زمان دیگری نگرانی و وحشت خود را از وضعیت موجود و روندی که جمهوری اسلامی در آن قرار گرفته است، به نمایش گذاشت. خامنه ای در جمع بندی سخنانش ضمن هشدار به کابینه روحانی و دیگر ارگان های جمهوری اسلامی نسبت به طرح ایده برجام دو و سه و چهار و وضعیت موجود جامعه، همه نگرانی و آشفتگی فکری اش را در یک جمله خلاصه کرد: "خوب این همان چیزی است که بنده بارها عرض کرده ام. این تغییر سیرت جمهوری اسلامی است. ممکنه صورت جمهوری اسلامی محفوظ بماند، اما از محتوای خود به کلی تهی بشود. دشمن این را می خواهد".

مواضع اعلام شده در سخنرانی اول فروردین خامنه ای تنها گوشه ای از جدال لفظی و سیاسی میان روحانی و خامنه ای آنها در نخستین روز سال جدید بود. در واقع، روز اول فروردین ۹۵، بجای روز "اثنی عشری" مورد نظر حسن روحانی به روزی پر از ستیز و تنش میان رهبری نظام و ریاست جمهوری تبدیل شد. به مثابه ضرب المثل عامیانه "سالی که نکوست از بهارش پیداست"، جدال لفظی روز اول فروردین همینجا متوقف نشد و روزهای پس از آن نیز، منازعات و رو در روی آشکار خامنه ای با روحانی و عقبه اش از جمله رفسنجانی در سطوح وسیعتری سر باز کرد.

پرتاب موشک های دوربرد جمهوری اسلامی با قدرت حمل کلاهک هسته ای از جمله موضوعات دیگری بود که خامنه ای، فرماندهان سپاه و مجموعه باند های مغبون در توافق اتمی با هلله و شادمانی، قدرت موشکی جمهوری اسلامی را به رخ آمریکا و اسرائیل کشیدند. آزمایش و پرتاب موشک های بالستیک که با تحسین و تمجید خامنه ای از اینگونه اقدامات سپاه پاسداران همراه شده بود، با انتشار متن توثیقی از پایگاه اطلاع رسانی هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام مواجه شد. "دنیای فردا، دنیای گفتمان است، نه موشک ها" جمله ای بود که در تویتر رفسنجانی انتشار یافت. پخش این توثیق در جامعه و باز نشر آن

در شبکه های اجتماعی و رسانه های بین المللی آتش خشم خامنه ای را چنان شعله ور ساخت که او اینبار بی مهابتر از روز اول فروردین، انتشار دهندگان چنین ایده هایی را نا آگاه و "خانن" خطاب کرد. خامنه ای روز ۱۱ فروردین در دیدار با جمعی از مداحان در واکنش به توثیق منسوب به هاشمی رفسنجانی گفت: "کسانی که می گویند دنیای فردا، دنیای مذاکره است و دنیای موشک نیست، اگر این حرف از روی ناآگاهی گفته شده باشد یک مسئله است، اما اگر از روی آگاهی باشد خیانت است".

پس از این واکنش های تند و تیز خامنه ای بود که حلقه های پیرامونی او نیز به تاسی از رهبران و اینبار با طرح شعار "خانن" پر طمطراق تر از پیش، بر طبل تبلیغات علیه جناح روحانی- رفسنجانی کوبیدند و بدین سان روزهای نوروز ۹۵ با فاز جدیدی از تعمیق منازعات درونی هیئت حاکمه ایران رقم خورد. آنچه طی ایام تعطیلات نوروزی در درون هیئت حاکمه ایران گذشت، نه منازعات خلق الساعه ای بود و نه کشمکش های غیر قابل پیش بینی. جمهوری اسلامی نظام تنش هاست و طی ۳۷ سال حاکمیت خود همواره با اینگونه کشمکش های درونی مواجه بوده است. آنچه اینبار اما، تازگی داشت واکنش های خشمگینانه خامنه ای علیه جناح به اصطلاح اعتدال گرای رژیم است. اینبار رهبر جمهوری اسلامی نه علیه "اصلاح طلبان" حکومتی که علیه جناح روحانی- رفسنجانی شمشیر را از رو بسته است. در واقع، واکنش های خامنه ای پیامد تحولاتی است که هیئت حاکمه ایران در پی توافق هسته ای و دوران "پسا برجام" با آن مواجه شده است. دورانی که به رغم توافق جامع اتمی، بحران های سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی همچنان گلوی رژیم را می فشارند و تا به امروز هم هیچ چشم انداز روشنی برای تعدیل یا حل این بحران ها در کوتاه مدت متصور نیست.

با تحقق توافق هسته ای و پایان یافتن یک دوره دهساله پر تنش میان جمهوری اسلامی و کشورهای پنج بعلاوه یک، اگرچه با گذشت نزدیک به یک سال هنوز گشایشی تعیین کننده برای حل بحران های سیاسی - اقتصادی رژیم رخ نداده است در این میان اما، توازن قوا و کفه سیاسی باندهای رژیم، چه در درون هیئت حاکمه و چه در سطح جامعه با تغییراتی رقم خورده است. این تغییر توازن قوا و صف بندی های درون هیئت حاکمه که با توافق اتمی شکل زله ای به خود گرفته بود، در روند "پسا برجام" و در نهایت با نمایش انتخاباتی ۷ اسفند ۹۴ تا حدودی از شکل زله ای خود خارج شده و هم اینک تغییر و تحولات ملموس تری را چه در عرصه داخلی و چه در روابط خارجی به نفع جناح روحانی- رفسنجانی رقم زده است.

واکنش های عصبی و خشمگینانه خامنه ای نیز ریشه در روند تحولات دوران "پسا برجام" و تغییرات صورت گرفته در صف بندی های درونی هیئت حاکمه دارد. از یک طرف، اصلاح طلبان حکومتی ادعاهای به ظاهر اصلاح طلبانه

شان را کنار گذاشته و عملا به زانده جناح روحانی- رفسنجانی تبدیل شده اند و در سوی دیگر، بخشی از نیروهای طیف اصولگرایان نیز به جرگه "اعتدال گرایان" پیوسته اند. بر بستر چنین تحولاتی، هم اینک روحانی، رفسنجانی و مجموعه عقبه آنان نه تنها خود را طیف پیروزمند میدان کشمکش ها درونی رژیم می بینند، بلکه خامنه ای و مجموعه نهادها انتصابی تحت امر او نیز با آگاهی از صف بندی های درونی هیئت حاکمه خطر پیشروی های بیشتر جناح مقابل را احساس کرده و از این رو بر خلاف دوره های گذشته، در همین دوران چهار ساله اول ریاست جمهوری روحانی زنگ خطر را به صدا در آورده اند. در واقع، آنچه طی دو سال کشمکش بر سر روند توافق هسته ای در درون هیئت حاکمه ایران جاری بود، هم اینک با شدت بیشتری ادامه می یابد.

لذا، بر بستر چنین شرایطی و با توجه به مجموعه تحولات جاری، هیئت حاکمه ایران و به تبع آن شخص خامنه ای در دو عرصه با چالش های جدی مواجه است. چالش اول منازعات درونی جمهوری اسلامی است که فعلا پایانی بر آن نبوده و نخواهد بود. چالش دوم، بحران اقتصادی حاکم است که برآیند این بحران در اعتراضات و اعتصابات روبه رشد کارگران و نارضاییتی عمومی افسار زحمتکش و تحت ستم جامعه تجلی یافته است.

در چالش اول، خامنه ای و مجموعه نهادهای انتصابی او به رغم پذیرش "نرمش قهرمانانه" و تن دادن به توافق هسته ای، هم اینک فقط به این می اندیشند تا از قبل توافق اتمی صرفا گشایشی برای پیشرفت اقتصادی و در نهایت راهی برای برون رفت از بحران رکود- تورمی موجود در جامعه حاصل شود. برای خامنه ای و نیروهای تحت امر او هرگز پذیرفتنی نیست که جناح روحانی- رفسنجانی با سنگر گرفتن پشت توافق هسته ای (برجام) بخواهند از این نمذ نقیبی برای تغییر سیاست های تاکتونی جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و خارجی بزنند. برای خامنه ای و فرماندهان نظامی سپاه هرگز پذیرفتنی نیست تا جناح مقابل با پیش کشیدن طرح برجام های دو و سه و چهار بخواهند روند سیاسی بیرون از قدرت دولتی و یا بعضا مناسبات قدرت در درون هیئت حاکمه را به نفع خود سمت و سو بدهند. با پیش آمدن چنین وضعیتی، خامنه ای و ارگان های انتصابی اش همچنانکه که تاکنون نشان داده اند، بی هیچ تردیدی در مقابل پیشروی سیاسی آنان خواهند ایستاد.

از نظرگاه خامنه ای با پیشروی سیاسی باند روحانی- رفسنجانی و تحقق آنچه که او از آن به عنوان برجام های دو و سه و چهار نام می برد، ولی فقیه حکومت تمام هژمونی و اسلام خواهی خود و نظام جمهوری اسلامی را بر باد رفته می بیند. به عبارت دیگر همانگونه که خود در پیام نوروزی اش ادعان کرده، تحقق چنین امری به معنای "تغییر سیرت جمهوری اسلامی است".

این همان نکته ای است که تصورش نیز خامنه ای و دارو دسته اش را دچار کابوس می کند. تمام وحشت، نگرانی و توپ و تشرهای عتاب آمیز خامنه ای علیه روحانی و رفسنجانی را باید در همین مقوله و در چهار چوب باورهای

ویژگی‌های برجسته جنبش کارگری در سال ۹۴

و میر در میان کارگران و خانواده‌های کارگری را افزایش داد. تمام وعده‌های مردم‌فروبیانه روحانی در زمینه بهبود وضعیت اقتصادی مردم، یک سره بوچ از کار درآمد. نزاع هسته‌ای پایان گرفت و برجام عملی شد، اما وضعیت معیشتی طبقه کارگر نه فقط بهبود نیافت، بلکه بدتر شد. طبقه سرمایه‌دار با ولعی گرگوار و سیری ناپذیر استثمار طبقه کارگر را تشدید کرد. اما این فقط در عرصه اقتصادی و معیشتی نبود که طبقه سرمایه‌دار و رژیم سیاسی پاسدار منافع آن، طبقه کارگر را مورد تعرض قرار می‌داد. این تعرض، با یورش وحشیانه و گسترده دستگاه دولتی و اقدامات شدید سرکوبگرانه قوه قهریه علیه طبقه کارگر و فعالان کارگری همراه بود. در سال ۹۴، با قتل جنایتکارانه شاهرخ زمانی، کارگر آگاه و کمونیست توسط رژیم جمهوری اسلامی در زندان رجائی شهر، جنبش کارگری ایران، یکی از کادرهای برجسته خود را از دست داد. در سال ۹۴، پی‌گرد و تعقیب قضایی فعالان سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه از جمله علی نجائی و برخی دیگر از فعالان این سندیکا ادامه یافت. در سندیکای کارگران شرکت‌واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه نیز تعقیب و آزار فعالان سندیکا تشدید گردید که از جمله می‌توان به بازداشت و محاکمه و صدور حکم زندان برای ابراهیم مددی، رضا شهبابی، داود رضوی و هم‌چنین ممانعت از بازگشت به کار حسین سعیدی، وحید فریدونی، ناصر محرم‌زاده، حسین کریمی سبزواری و فرحناز شیری، اشاره نمود. صدور حکم ۹ سال زندان برای محمود صالحی، بازداشت جعفر عطی‌زاده، تشدید فشار بر کارگران زندانی، پی‌گرد قضایی و محاکمه فعالان اعتصابات معدن سنگ‌آهن بافق، بازداشت ۲۸ کارگر معدن مس خاتون‌آباد، احضار و محاکمه ۲۸ کارگر معدن چادرملو و صدور حکم شلاق برای ۵ تن از این کارگران، بازداشت ۴ تن از کارگران معدن طزره، بازداشت ۱۰ تن از فعالان اعتصابات عسلویه و ۱۲ تن از کارگران سیمان درود، تبعید فعالان و سازمان‌دهندگان تجمعات اعتراضی کارگران رشته برق فشارقوی، یورش وحشیانه یگان‌های ویژه سرکوب به تجمعات کارگری در چندین مورد و مجروح ساختن شماری از کارگران، به رگبار بستن صفوف کارگران بیکار و جویای‌کار در بهیان که منجر به کشته شدن یک کارگر و زخمی شدن تعداد دیگری از کارگران گردید، تحمیل قرارداد کار بر کارگران عسلویه که در آن به صراحت قید شده هر کارگر اعتصاب‌کننده بدون پرداخت حق و حقوق وی اخراج می‌شود، بخشنامه تهدیدآمیز دادگستری خوزستان پیرامون ممنوعیت هرگونه اعتراض و اعتصاب در پتروشیمی‌ها، همه در راستای تشدید فشارهای سیاسی و سرکوب طبقه کارگر بوده است. مجموع کارگران مبارز و فعالان اعتصاب که صرفاً به خاطر سازماندهی اعتراض و اعتصاب و فعالیت آگاه‌گرانه در سال ۹۴ از کار اخراج شدند از ۲۵۰ تن نیز فزون‌تر شد. برغم تحمیل چنین شرایطی به لحاظ اقتصادی و

سیاسی سخت و دشواری که تأثیرات بی‌واسطه و بازدارنده آن بر مبارزات و اعتراضات کارگری غیرقابل انکار است و به‌رغم تلاش طبقه حاکم برای خاموش نگه‌داشتن کارگران و بیرون راندن طبقه کارگر از صحنه مبارزه، اما طبقه کارگر نه فقط تن به سکوت و خاموشی نداد و از صحنه خارج نشد، بلکه در عرصه مقابله با تعرضات طبقه حاکم و نبرد با سرمایه‌داران، در سال ۹۴ پرتوان‌تر، متشکل‌تر و موثرتر از گذشته ظاهر شد.

سال ۹۴ کارگران رشته‌ها و کارخانه‌های مختلف در سراسر کشور، در هزاران مورد و در اشکال مختلف، از جمله تجمع، راهپیمایی، بویژه در شکل اعتصاب، دست به اعتراض زدند. روند روبه تزايد و گسترش‌یابنده اعتصابات کارگری که از نخستین روزهای پس از پایان تعطیلات نوروزی آغاز شد، تا آخرین روزهای اسفند ادامه داشت. از نمونه این تجمعات و اعتصابات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد؛ اعتصابات مکرر کارگران معادن بویژه معادن زغال‌سنگ و مس، کارگران پتروشیمی‌ها، کارگران مخابرات روستایی، کارگران برق منطقه‌ای و اپراتورهای فشارقوی، فازهای مختلف عسلویه، نیروگاه، فولاد، ذوب‌آهن، کشتی‌سازی، ماشین‌سازی، تراکتورسازی، راه‌آهن، مترو، نساجی، کاشی‌سازی، سیمان‌سازی، صنایع پوشش، ایران برک، لوله‌سازی، پالایشگاه ستاره خلیج فارس، نفت و گاز گچساران، کشت و صنعت‌ها (مه‌آباد، هفت‌تپه، کارون)، نی‌شکر هفت‌تپه و میان‌آب شوش، تجمعات اعتراضی کارگران شرکت‌واحد، کارگران بازنشسته، کارگران شهرداری، کارگران اخراجی و صدها نمونه و موارد مشابه دیگر.

اعتصابات و اعتراضات کارگری در سال ۹۴ به حدی پر شمار بود که پرداختن به آن با حتماً نام بردن از تمام آن‌ها از حجم و ظرفیت این مقاله بیرون است. در افزایش روزافزون اعتراضات و اعتصابات کارگری همین بس که به اعتراف علی‌رضا رزم حسینی استاندار کرمان در ۱۱/۶/۹۴، تنها در استان کرمان و در کمتر از شش ماه، بیش از ۶۵۰۰ اعتصاب و اعتراض کارگری رخ داده است. در یک جمله، طبقه کارگر در سال ۹۴، استوار و پی‌گیر، با آهنگی فزاینده در مسیر رشد مبارزات، پیشرفت و اعتلای جنبش طبقاتی کارگران گام برداشت. در آخرین شماره نشریه کار انتشار یافته در سال ۹۳، در جمع‌بندی از اعتصابات کارگری این سال، ضمن اشاره به افزایش اعتراضات و اعتصابات کارگری آمده بود "سال ۹۴ از لحاظ اعتراضات و گسترش اعتصابات کارگری در ادامه سال ۹۳ و در مسیر اعتلای بیشتر جنبش کارگری خواهد بود" و روند مبارزات طبقه کارگر و اعتصابات کارگری در سال ۹۴ بر درستی این تحلیل صحت گذاشت. افزایش میزان اعتصابات و اعتراضات کارگری، همچنین افزایش تعداد کارگران شرکت‌کننده در این اعتراضات و اعتصابات، اگرچه واقعیتیست و انکارناپذیر، اما این هنوز تمام مساله نیست و

می‌توان از آن به عنوان یکی از ویژگی‌های جنبش کارگری در سال ۹۴ یاد نمود، چرا که دست‌کم از سال ۹۰ به این سو، ما با چنین روندی در جنبش کارگری روبرو بوده‌ایم. اما آنچه را که می‌توان و باید از آن به عنوان یکی از ویژگی‌های مهم و نقاط برجسته جنبش کارگری در سال ۹۴ یاد نمود، اعتصابات فرا کارخانه‌ای و فرا واحدی و گام‌های بلندی است که طبقه کارگر به سوی سازماندهی اعتصابات رشته‌ای و در راستای اعتصابات سراسری برداشت.

پوشیده نیست که هر اعتصاب، مستقل از پیروزی یا شکست آن، مستلزم سازماندهی‌ست و سازماندهی در هر سطح و اندازه آن، نیازمند تشکل در نقطه تولید است. برپایی اعتراضات و اعتصابات پی‌درپی کارگری در صدها موسسه و کارخانه در عین آن‌که حاکی از سازمان‌یابی و همبستگی جنبش کارگری در سطح هر واحد تولیدی و خدماتی است و بیانگر مرحله معینی از رشد و اعتلای جنبش کارگری‌ست، در عین حال بیانگر آمادگی زمینه‌ها و شرایط، برای گذار از اعتصابات پراکنده به اعتصابات متشکل‌تر و فراکارخانه‌ای است. کارگران به تجربه و در جریان عمل می‌آموزند که اعتصابات پراکنده و مجزا از یکدیگر، کارائی لازم را ندارند و به نتایج مطلوب نمی‌رسند. همین شرایط و واقعیت‌هاست که در درجه اول کارگران آگاه و پیشرو هر کارخانه را به سمت ایجاد ارتباط‌های فراکارخانه‌ای و سازماندهی تشکل‌ها و اعتصابات فرا واحدی می‌راند.

جنبش کارگری دیگر نمی‌توانست در حد اعتصابات و سازمان‌یابی مجزا در هر واحد، ولو فزاینده و گسترش‌یابنده، یا همان روندی که از ۹۰ به این سو طی کرده است، درجا بزند. برعکس، جریان مبارزه طبقاتی و نیازهای رشد و ارتقای جنبش طبقاتی، تشکل‌های فرا واحدی و رشته‌ای و اعتراضات و اعتصابات رشته‌ای و سرتاسری را در دستور کار آن قرار می‌داد. این وظیفه بر دوش کارگران آگاه و پیشرو هر واحد و بخش‌های پیشروتر طبقه کارگر قرار گرفت و بخش پیشروتر طبقه کارگر نیز مشخص‌تر از سال ۹۳، در سال ۹۴ راه تشکل‌یابی کارگران برای غلبه بر پراکندگی و سازماندهی اعتصابات سراسری را نشان داد و نمونه‌های بسیار درخشانی از اعتراضات و اعتصابات هماهنگ و رشته‌ای را سازمان داد که در سه دهه اخیر سابقه نداشت. خلاصه‌وار به این نمونه‌ها اشاره می‌کنیم:

نمونه اول، سازماندهی تجمعات اعتراضی مکرر و هماهنگ کارگران برق منطقه‌ای و اپراتورهای فشار قوی است. کارگران پیشرو این رشته، در سال ۹۴، چهار تجمع بزرگ و اعتراضی و هماهنگ با شرکت صدها کارگر برق از استان‌های مختلف کشور را سازمان دادند. در فروردین ۶۰۰ کارگر، مرداد ۸۰۰ کارگر و روزهای ۶ و ۷ دی، ۴۰۰ کارگر، به نمایندگی از ۵۰۰۰ کارگر این رشته، به تهران رفتند و در برابر نهاد ریاست جمهوری و مجلس دست به تجمع زدند. این کارگران در سال ۹۳ نیز سه بار تجمعات اعتراضی مشابهی را سازمان داده بودند.

ویژگی‌های برجسته جنبش کارگری در سال ۹۴

خلاصه ای از اطلاعاتی های سازمان

در تاریخ هشتم فروردین، کمیته خارج از کشور سازمان فدائیان (اقلیت) اطلاعیه ای صادر نمود با عنوان " تروریستهای داعش، فرودگاه و متروی زیر زمینی بروکسل پایتخت کشور بلژیک را مورد حمله انتحاری قرار دادند! "

این اطلاعیه در محکومیت عمل تروریستی، انتحاری در فرودگاه و متروی زیرزمینی بروکسل پایتخت بلژیک انتشار یافت. در این عمل انتحاری که مسئولیت آنرا تروریستهای داعش (دولت اسلامی) بعهده گرفتند بیش از سی نفر کشته و تعداد زیادی مجروح شدند. کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت) این عمل تروریستی را که باعث کشته و مجروح شدن تعدادی از مردم عادی شهر بروکسل شد بشدت محکوم کرد.

بالای خط فقر و رقم ۳/۵ میلیون تومان تاکید شده است.

بدین ترتیب سیزده تشکل کارگری و فعالان کارگری خواستار افزایش دستمزد به بالای خط فقر شدند و خواست و رقم واحدی را که خواست طبقه کارگر ایران بود، در برابر طبقه حاکم قرار داده و آن را طلب کردند.

اتحاد عمل تشکلهای و کارزار افزایش حداقل دستمزد، نه فقط از این جهت که یکی از مطالبات مهم کارگری رادر مقیاس سراسری در برابر طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه می‌گذاشت، اقدام مهمی بود، بلکه همچنین از این جهت که قانون‌کار رژیم سیاسی حاکم و یکی از سیاست‌های دیرین آن را به چالش می‌کشید و مبارزه طبقه کارگر را به یک مبارزه سیاسی تمام عیار مبدل می‌ساخت، حائز اهمیت زیادی بود.

کلام آخر اینکه، جنبش کارگری در سال ۹۴ چه از نظر رشد و گسترش اعتراضات و اعتصابات در کارخانه‌ها و واحدهای مجزا، چه بویژه از نظر رشد اعتصابات متحدانه و هماهنگ چند واحد در یک رشته معین، گام‌های مهمی به جلو برداشت. سازمان‌یابی و روحیه همبستگی در صفوف کارگران یک رشته تقویت شد و در زمینه برپایی تشکلهای رشته‌ای و سرتاسری به پیشرفت‌های مهمی نائل گشت. این همه، با اتحاد عمل تشکلهای کارگری و فعالان کارگری توأم گشت. کارزار افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر (۳/۵ میلیون تومان) نه تنها به جنبش اعتراضی برای افزایش دستمزد کمک رساند و خود جزئی از آن بود، بلکه همچنین برخی ناخالصی‌های درونی خود را پس زد.

بدین اعتبار، سال ۹۴ نه فقط سال افزایش و گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگری مجزا و منفرد در این یا آن کارخانه و موسسه، بلکه همچنین و بویژه سال رشد اعتراضات و اعتصابات فراواحدی و رشته‌ای است. اعتصابات و اجتماعات اعتراضی کارگران در رشته‌های برق، مخابرات، پتروشیمی و معادن زغال‌سنگ نشان داد که کارگران آگاه و پیشرو واحدهای مختلف این رشته‌ها، توانسته‌اند ارتباطهای معینی با یکدیگر برقرار سازند، تشکلهای ویژه‌ای را ایجاد کرده‌اند که توانسته است اعتصابات و اعتراضات کارگران چند واحد را به طور هماهنگ و همزمان سازمان دهد. سال ۹۴ در واقع سال ایجاد کمیته‌های مخفی هماهنگی، متشکل از کارگران پیشرو واحدهای مختلف یک رشته، سال نطفه‌بندی تشکلهای رشته‌ای و گام‌نهادن جدی‌تر جنبش کارگری در مسیر اعتصابات رشته‌ای و سراسری است. جنبش کارگری در مسیر رشد و اعتلای خود و گذار از اعتصابات پراکنده به جنبش متشکل سرتاسری در سال ۹۴ که ستاره پرفروغ معدن در آسمان آن تابیدن آغاز کرد و ستاره بی‌بدیل پتروشیمی، بر تارک آن درخششی خیره‌کننده یافت، توانست گام‌های اولیه اما مهمی را در راستای غلبه بر پراکندگی بردارد و افق‌های نوینی را در برابر خود بگشاید.

از مختصات قابل ذکر دیگر جنبش کارگری در سال ۹۴، گسترش اتحاد عمل میان تشکلهای کارگری و تشکلهای فعالان کارگری است. در دو موضوع بسیار مهم و حیاتی جنبش کارگری یعنی اول ماه مه و تعیین حداقل دستمزد، هفت تشکل مستقل شامل، اتحادیه آزاد کارگران ایران، انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه، سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه، سندیکای کارگران نقاش استان البرز، کانون مدافعان حقوق کارگر، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری در حد صدور بیانیه وارد اتحاد عمل شدند و بیانیه‌های واحد و مشترکی انتشار دادند. این تشکلهای در بیانیه خود به مناسبت دستمزد سال ۹۵، بر افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر (۳/۵ میلیون تومان) که خواست عموم کارگران است پای فشرده‌اند.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس‌رانی تهران و حومه نیز، با انتشار بیانیه‌ای به همین مناسبت، بر افزایش حداقل دستمزد به بالای خط فقر و رقم ۳/۵ میلیون تومان تاکید نمود. علاوه بر این، ۵ تشکل مستقل فعالان کارگری شامل؛ کارگران پروژه‌های پارس جنوبی، فعالان کارگری جنوب، جمعی از کارگران پتروشیمی‌های منطقه ویژه ماهشهر و بندر امام، بخشی از کارگران محور تهران - کرج و فعالان کارگری شوش و اندیمشک که در سال ۹۴ بیانیه‌های مشترک متعددی از جمله در رابطه با اول ماه مه، معلمان، کارگران زندانی، قتل شاهرخ زمانی، انتشار داده بودند، در مورد مزد حداقل سال ۹۵ نیز بیانیه مشترکی انتشار دادند که در این بیانیه نیز بر افزایش حداقل دستمزد به

نمونه دوم اعتراضات سراسری کارگران مخابرات روستایی است. بیش از ۱۶۰۰ تن از کارگران مخابرات روستایی از شهرها و استان‌های مختلف و به نمایندگی از حدود ۷۰۰۰ کارگر این رشته، به تهران رفتند و در روزهای یکم و دوم اردیبهشت در مقابل ساختمان مخابرات و وزارت ارتباطات و فن‌آوری دست به تجمع زدند. این کارگران، سال قبل‌تر از آن نیز دو تجمع اعتراضی مشابه در مقابل مجلس برپا کرده بودند.

نمونه سوم، اعتصابات فرا واحدی یا اعتصابات رشته‌ای کارگران پتروشیمی است که باید آن را گل سرسبد این گونه اعتصابات نامید. کارگران آگاه و پیشرو پتروشیمی‌های منطقه ماهشهر و عسلویه زیرمجموعه هلدینگ خلیج‌فارس، در مهر و آذر سه نوبت اعتصابات هماهنگ فرا واحدی را سازمان دادند که هر بار شمار بیشتری از کارگران به آن پیوستند. علی‌رغم فشارهای امنیتی و بخشنامه تهدیدآمیز دادگستری خوزستان اعتصاب، تمام پتروشیمی‌های منطقه ماهشهر و عسلویه را در خود فرو برد. اعتراضات کارگران پتروشیمی، در دی ماه نیز ادامه یافت و سرانجام کارگران پتروشیمی نه فقط در سطح مجموعه پتروشیمی‌های منطقه ماهشهر و عسلویه، بلکه در مقیاس سراسری به میدان آمدند. زمانی که ۳۰۰ تن از کارگران پتروشیمی به نمایندگی از هزاران کارگر پتروشیمی‌های منطقه ماهشهر و عسلویه، پتروشیمی اراک، پتروشیمی اصفهان و پتروشیمی تبریز، مشترکا در مقابل وزارت نفت در تهران دست به تجمع زدند، آنان با این اقدام درخشان و یکپارچه، در واقع نه فقط اتحاد سراسری کارگران پتروشیمی را به نمایش گذاشتند و نطفه‌های تشکل سراسری خود را پی ریختند، بلکه در عین حال راه تشکل‌یابی در مقیاس سراسری را نیز به کارگران سایر رشته‌ها نشان دادند.

نمونه دیگر و جدیدتر، اتحاد و اعتصاب یکپارچه و هماهنگ هزاران کارگر ۹ معدن زغال‌سنگ، واقع در کوهستان استان کرمان و استان‌های گلستان و سمنان است. سازماندهی اعتصاب چند هزار نفره کارگران معادن زغال‌سنگ در مقیاس فرا استانی در دی ماه ۹۴ و پیوستن معدن به بخش‌های دیگری که پیش از این در این راه گام نهاده بودند، نه فقط نشان دیگری از رشد و اعتلای جنبش طبقاتی کارگران، بلکه پاسخی شایسته به نیازهای لحظه فعلی جنبش کارگری در مسیر تکاملی آن و چیرگی بر اعتصابات پراکنده بود. زغال‌سنگ، برگ زرین دیگری بر دفتر اعتصابات رشته‌ای و سراسری جنبش کارگری افزود.

در کنار این اعتراضات و اعتصابات رشته‌ای و سراسری کارگران برق، مخابرات روستایی، پتروشیمی و معادن زغال‌سنگ که قریب به ۳۰ هزار کارگر در آن دخیل بودند، باید از سلسله اعتصابات کارگران فازهای مختلف عسلویه یاد کرد که از مهرماه آغاز شد و در اواسط دی ماه تقریباً تمام فازهای عسلویه را دربر گرفت و هزاران کارگر در آن شرکت داشتند.

سرمشأ موج تروریسم اسلامی در کجاست؟

زخمی اعلام کردند. وزیر بهداشت ترکیه تعداد کشته‌شدگان غیرنظامیان در آنکارا را ۳۷ نفر اعلام کرد. تعداد زخمی‌ها نیز ۱۲۵ نفر ذکر شده است. سازمان ملل هم اخیراً اعلام کرد که تنها در یک ماه گذشته ۱۱۱۹ عراقی کشته شدند که ۵۷۵ نفر غیرنظامی بودند. تعداد زخمی‌های غیرنظامی ۱۱۹۶ نفر بوده است.

دولت‌های سرمایه داری جهان نیز پی‌درپی، این تروریسم را محکوم می‌کنند و با بگیروبیند، وعده پایان آن را می‌دهند. اما آنچه تاکنون رخ داده، نه مهار بلکه گسترش آن بوده است. دلیل آن هم پوشیده نیست. آنچه به‌عنوان راحل در دستور کار این دولت‌هاست، مقابله نظامی، دستگیری و زندانی کردن و حتی اعدام تعدادی از تروریست‌هاست. اما این راحل معضل نیست. راحل این پدیده مقدم بر هر چیز، مستلزم ریشه‌یابی این پدیده، علل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پیدایش و رشد آن است. اما نفع این دولت‌ها در این ریشه‌یابی نیست، چراکه در آن صورت پای پاسخگویی خودشان به میان می‌آید. قبل از هر چیز ببینیم این واژه‌ای که به‌عنوان تروریسم مورد استفاده دولت‌های جهان سرمایه‌داری قرار می‌گیرد به چه معناست و تروریست از دیدگاه آن‌ها کیست؟ دولت‌های سرمایه‌داری تعریف مشخصی از تروریسم ندارند. اما تا جایی که موضع‌گیری‌ها و عمل آن‌ها نشان می‌دهد، می‌توان در یک جمله کوتاه گفت که هر اقدام مسلحانه‌ای که خلاف منافع این دولت‌ها باشد، مستثنا از این‌که یک عمل فردی باشد یا اقدام مسلحانه جمعی توده مردم، آن را تروریسم می‌نامند و انجام دهندگان آن را تروریست. بالعکس، هر عمل مسلحانه فردی یا جمعی به هر شکل، که به نفع آن‌ها باشد، از دایره شمول تروریسم خارج است. مثلاً امثال گروه‌های اسلام‌گرای القاعده، طالبان، حکمت یار، تا روزی که در خدمت سیاست دولت‌های آمریکا و اروپا برای ضربه زدن به رقیب خود، شوروی در افغانستان بودند، آن‌ها تروریست محسوب نمی‌شدند، بلکه رزمندگان و پیکارجویان و مجاهدین نام داشتند. اما بعداً که علیه خود آنها برگشتند، نامشان تغییر کرد و تروریست نامیده شدند.

جمهوری اسلامی گروه‌های اسلام‌گرای مسلح طرفدار خود را تروریست نمی‌داند، درحالی‌که تعدادی از دولت‌های دیگر که این گروه‌ها منافع آن‌ها را به خطر می‌اندازند، آن‌ها را تروریست می‌شناسند.

رژیم اسرائیل و حامیان آن از جمله دولت آمریکا و دولت‌های اروپائی، هر گروهی از مردم فلسطین را مستثنا از عقیده و شکل مبارزه آن‌ها، همین‌که برای مبارزه با اشغالگری به اسلحه متوسل شوند، تروریست می‌دانند، درحالی‌که تعدادی از دولت‌ها آن‌ها را تروریست نمی‌شناسند.

در ترکیه وقتی که میلیون‌ها تن از مردم تحت ستم کرد برای کسب حقوق و آزادی خود، مبارزه‌ای مسالمت‌آمیز می‌کنند، دولت این کشور خود را

مجاز می‌داند حتی تظاهرات و گردهمایی‌های مسالمت‌آمیز آن‌ها را با توسل به اسلحه و نیروی نظامی سرکوب کند، اما وقتی که همین توده مردم به مبارزه مسلحانه روی می‌آورند، تروریست نامیده می‌شوند.

در جنگ داخلی سوریه که دولت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های جهانی با منافع متضاد حضور دارند و از این یا آن گروه حمایت و پشتیبانی می‌کنند، هر یک از این دولت‌ها، گروه طرفدار رقیب را تروریست می‌نامند. بعد هم که پای مذاکره و سازش پیش می‌آید، توافق می‌کنند که آن‌ها تروریست نبوده و نیستند، مگر آن‌که وارد روند مذاکره و حل‌وفصل اختلافات نشوند.

اشاره فقط به این چند نمونه کافی است تا نشان داده شود، که تروریسم از دیدگاه دولت‌های سرمایه‌داری هیچ تعریف معین و مشخصی ندارد، بلکه منافع و مصالح این دولت‌ها تعیین می‌کند که تروریسم چیست و تروریست کیست؟ از همین روست که یک گروه مسلح می‌تواند امروز تروریست شناخته شود و فردا با همان تفکر و عمل، غیر تروریست.

اما تروریسم معنای معینی دارد و به آن تفکر سیاسی اطلاق می‌شود که می‌کوشد با توسل به ترور و بمب‌گذاری به‌عنوان یگانه تاکتیک و شکل مبارزه، یا لاقابل اصلی‌ترین تاکتیک، به هدف سیاسی خود جامه عمل پوشد. خارج از این چارچوب تروریسم هیچ معنایی ندارد.

با این تعریف بدون این‌که استثناات نفی شوند، گروه‌های مسلح اسلام‌گرا به‌حسب تفکر و شیوه عملشان، گروه‌های تروریست‌اند. محدود به این یا آن شاخه اسلام، این یا آن گروه اسلامی هم نمی‌شود. همان‌گونه که گروه‌های سنی مذهب، از نمونه داعش، القاعده، طالبان و غیره تروریست‌اند، گروه‌های اسلام‌گرای شیعه و حتی دولت‌های مذهبی شیعه‌مذهب از نمونه جمهوری اسلامی نیز تروریست محسوب می‌شوند. البته تروریسم اسلامی ویژگی‌های منحصر بفردی هم دارد که آن را از تروریسم غیر اسلامی متمایز می‌سازد. از جمله این‌که هدف اقدامات تروریستی آن‌ها فقط دولت‌ها نیست، بلکه مردم غیرنظامی هم هست، به‌ویژه اگر این مردم پیرو دین دیگر یا فرقه دیگری از اسلام باشند. کشتار مردم مسیحی مذهب در پاکستان، عراق، سوریه، نیجریه، اروپا، کشتار سنی‌ها توسط گروه‌های تروریست شیعه، یا کشتار شیعیان توسط تروریست‌های سنی به‌وضوح این حقیقت را نشان داده است. توجیه دینی هم دارد: چون آن‌ها کافرند و کشتن آنها نه‌فقط عملی مذموم و ضد انسانی نیست، بلکه عملی واجب و وظیفه‌ای الهی است که نزد پروردگارشان به‌حساب اعمال نیک آن‌ها نوشته خواهد شد.

اما با همان تعریفی که ارائه شد، وقتی‌که توده مردم یک کشور، حتی بخشی از جمعیت یک کشور علیه دولت خودی به مبارزه مسلحانه روی می‌آورند و در جریان این مبارزه مسلحانه که عالی‌ترین شکل مبارزه سیاسی است، به ترور و بمب‌گذاری هم برای سرنگونی دولت متوسل می‌شوند، نه این مردم تروریست‌اند و نه اقدامات آن‌ها تروریستی. نمونه دیگر، وقتی‌که یک نیروی اشغالگر، کشور یا منطقه‌ای از این کشور را به اشغال نظامی درمی‌آورد، مردم این کشور به اشکال متنوعی از مبارزه علیه اشغالگران

روی می‌آورند، به ترور و بمب‌گذاری علیه اشغالگران هم متوسل می‌شوند، بر این اقدامات نظامی نیز نمی‌توان نام تروریسم نهاد. در گذشته، مبارزات مردم اروپا علیه فاشیسم هیتلری و اکنون مبارزات مردم فلسطین علیه اشغالگران اسرائیل نمونه‌های آن هستند.

همچنین است، مبارزه یک سازمان سیاسی علیه دولت خودی که به مبارزه توده‌ای متکی است، اما گاه بنا به ضرورت‌های مبارزه به‌عنوان یک تاکتیک فرعی از ترور و یا بمب‌گذاری هم استفاده می‌کند. این سازمان‌ها را نیز نمی‌توان تروریست نامید.

تروریسم فقط آن شیوه تفکر و عمل سیاسی جدا از مردم است که ترور و بمب‌گذاری را شکل اصلی مبارزه برای دستیابی به هدف سیاسی خود می‌داند.

حالا این سؤال پیش می‌آید که چه شد این گروه‌های تروریست اسلام‌گرای مثل قارچ در منطقه‌ای وسیع رویدند و سرمشأ آن‌ها در کجاست؟

گرچه در منطقه خاورمیانه وکلا در کشورهایی که خرافات اسلامی ریشه‌های عمیق دارد، نمونه‌هایی از گروه‌های ترور اسلامی در گذشته‌های دورتر، از جمله در ایران وجود داشته است، اما اینها مواردی منفرد و محلی بودند و به‌سرعت نیز از بین رفتند. ماجرای گروه‌های تروریسم از هنگامی به پدیده‌ای فراگیر به‌ویژه در خاورمیانه تبدیل گردید که قدرت‌های امپریالیست غربی برای مقابله با رشد کمونیسم و نیز نفوذ شوروی، تقویت جنبش‌های اسلام‌گرا و ایجاد گروه‌های مسلح اسلام‌گرا را بر اساس استراتژی کمربند سبز، در نیمه دوم قرن بیستم در دستور کار قرار دادند. نخستین نمونه سازمان‌دهی گروه‌های تروریست اسلامی توسط قدرت‌های امپریالیست، بر سر مسئله افغانستان بود که دولت‌های آمریکا و اروپایی با کمک دولت‌های عربستان و پاکستان، گروه‌هایی از اسلام‌گرایان کشورهای مختلف را سازمان‌دهی و مسلح کردند تا زیر پرچم مجاهدین اسلام علیه کفار بجنگند.

از درون همین گروه‌های آموزش‌دیده و آدمکش تروریست بود که القاعده و طالبان سر برآوردند که وقتی افسار پاره کردند و تبدیل به مخالف خود آمریکا شدند، دیگر عنوان پیکارجویان و مجاهدین اسلام از آن‌ها سلب شد و به نام واقعی‌شان، تروریست نامیده شدند.

ادامه همین سیاست قدرت‌های امپریالیست، تلاش برای تبدیل کردن اسلام‌گرایان به رهبر جنبش مردم ایران در جریان انقلاب سال ۵۷ و سپردن قدرت سیاسی به آن‌ها بود. بدین طریق رژیم بر سرکار آمد که گرچه تأمین‌کننده منافع قدرت‌های امپریالیسم و پیش برنده سیاست ضد کمونیستی آن‌ها بود، اما به سرکوب، کشتار و ترور کمونیست‌ها و آزادی‌خواهان ایران حتی در خارج از کشور بسنده نکرد، بلکه آغاز به سازمان‌دهی گروه‌های تروریست اسلامی در کشورهای منطقه و حتی اروپا کرد. فتوای قتل نویسندگان و هنرمندان کشورهای دیگر را صادر کرد و چندین اقدام تروریستی را در کشورهای اروپائی انجام داد. لذا همین رژیم را که خودشان در رأس قدرت قرار دادند، از جانب

از صفحه ۲

"برجام دو" و شمشیر از رو بستن خامنه ای

اسلامی خامنه ای و هژمونی طلبی او در مجموعه هیئت حاکمه ایران و کل منطقه دید. در واقع با چنین نگاهی به رغم اینکه خامنه ای و دار و دسته حکومتی اش مدام از دشمنی آمریکا حرف می زنند، اما خطر واقعی را هم اکنون نه در بیرون بلکه در درون نظام احساس می کنند. این احساس خطر از یک سو به کرات توسط خامنه ای با اسم رمز "تفوذ دشمن" در نخبگان نظام تکرار می شود و از سوی دیگر فرماندهان نظامی سپاه نیز این روزها با عمده کردن تهدیدهای داخلی، اهداف و مقاصد خامنه ای را پی می گیرند و بر طبل مواضع وی می کوبند. سخنان امیرعلی حاجی زاده، فرمانده نیروی هوافضای سپاه در روزهای پس از پرتاب موشک های دوربرد، مبنی بر اینکه: "نیروی نظامی نگران تهدید خارجی نیست و نگرانی ما از درون کشور، از داخل، از آفازاده ها، از برادرزاده ها و خواهرزاده ها و از کسانی است که روی تصمیم گیران و تصمیم سازان اثر می گذارند"، به روشنی عمق چالش منازعات درونی هیئت حاکمه ایران را بازتاب می دهد.

چالش دوم اما، تحولاتی است که هم اکنون در زیر پوست جامعه جاریست. اعتراضات و اعتصابات کارگری روز بروز در حال گسترش است، جو نارضایتی عموی تمام جامعه را فرا گرفته است. فقر و بیکاری بیداد می کند، سفره کارگران و زحمتکشان روز به روز تهی تر می شود، زدی، چپاول و فساد تمام ارگان های هیئت حاکمه را فرا گرفته است. شکاف طبقاتی در جامعه بحران زده ایران چنان دهن باز کرده که حتا صدای اعتراض پاره ای از خود حکومتیان و چپاولگران مردم نیز بلند شده است. پوشیده نیست که در چنین وضعیتی، چالش اصلی نظام مقابله با نیروی عظیم کار و زحمت است. تجربه ۳۷ سال حاکمیت جمهوری اسلامی به خوبی نشان داده است که در مواجهه و مقابله با این چالش سترگ، تمام جناح های رنگارنگ حاکمیت، از سبز و بنفش و نارنجی گرفته تا اصولگرایان، "اصلاح طلبان" و "اعتدال گرایان" به سرعت در هم تنیده می شوند و به صورت یک "امت واحد" زیر علم رهبری نظام و علیه مردم سینه می زنند. چرا که جملگی فارغ از همه تضادها، کشمکش ها و منازعاتی که با هم دارند، بر جایگاه ولی فقیه و نقش او در ماندگاری و استمرار جمهوری اسلامی واقف هستند. لذا، وقتی این چالش سترگ در سطح عمومی و همگانی سر باز کند و پای جنبش توده ای و جنبش کارگری به وسط کشیده شود، تمام جناح های حاکمیت با یک تشر خامنه ای و در مواجهه با احکام حکومتی ولی فقیه سر تعظیم فرود آورده و توده ها را در پای خامنه ای قربانی می کنند. این همان نکته ای است که بی توجهی به آن تاکنون بیشترین ضربات را بر جنبش های اجتماعی ایران وارد کرده و پس از این نیز می تواند لطمات جدی بر مبارزات توده

سرمنشأ موج تروریسم اسلامی در کجاست؟

امنیتی، محدود کردن آزادی ها و خارجی ستیزی تبدیل کنند. اما پاسخ آن روشن است. سیاست های دولت های اروپایی این جوانان را به تروریست اسلامگرا تبدیل کرده است. اگر این واقعیت را هم نادیده بگیریم که تا مدت ها برای پیشبرد سیاستشان در سوریه، مانعی برای رفتن این افراد به سوریه و پیوستن به یکی از گروه های اسلامگرا وجود نداشت، این تروریست ها، جزء فقیرترین مردم کشورهای اروپایی هستند و عموماً بیکارند. آن ها با تبعیض و تحقیر روبرو هستند. یکی از سیاست های دولت های اروپایی تاکنون این بوده که مهاجرین را در مناطق و محله های خاص از نمونه آنچه در فرانسه و بلژیک دیده ایم، اسکان دهند. بنابراین مردمانی ایزوله هستند که جز با گروه محدود خودشان ارتباطی ندارند و درحالی که ظاهراً شهروند این کشورها محسوب می شوند، در واقع بیگانه اند. در هر یک از این محلات مختص مهاجرین، یک یا چند مسجد هم با دلارهای نفتی عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران و غیره ایجاد شده است که این مردم بیکار و فقیر وقت خود را در درون این مساجد بگذرانند و از خرافات اسلامی به قدر کافی مستفیض شوند. روشن است که با این اوصاف، جوانان این مناطق، از هر جهت آماده پیوستن به گروه های تروریست اسلامگرا و اقدامات وحشیانه علیه مردم غیرنظامی کشورهای اروپایی باشند.

بنابراین پوشیده نیست که تشدید فشارهای امنیتی و دستگیری و به زندان انداختن تعدادی از این افراد، معضل تروریسم را حتی در کشورهای اروپایی حل نخواهد کرد تا چه رسد به سراسر منطقه خاورمیانه، بخشی از شبه قاره هند و آفریقا.

سرمایه داری و امپریالیسم نه فقط رامحلی برای مقابله با تروریسم و اسلامگرایی ندارد، بلکه به دلایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، مستقیم و غیرمستقیم، مشوق و سازمانده آن نیز هستند. این گذشته، نظام سرمایه داری بیش از آن در بحران است که بتواند حتی درجایی که منافعش ایجاب می کند، یک چنین بحران هایی را حل کند. اگر خاورمیانه، آفریقا، شبه قاره هند، پرورشگاه تروریسم اسلامی است، از آن روست که زمینه های عینی و ذهنی آن نیز فراهم است. کشورهای این مناطق با انبوهی از تضادهای لاینحل مواجه اند. توده های مردم این کشورها عموماً فقیرند، بیکارند، زیر یوغ رژیم های استبدادی از ابتدایی ترین آزادی ها و حقوق انسانی محرومند و لذا در ناآگاهی و خرافات دینی اسیر و گرفتارند.

سرمایه داری و امپریالیسم نه فقط رامحلی برای حتی یکی از این معضلات ندارند بلکه بالعکس مدام آن ها را تشدید می کنند.

تا وقتی که انقلاباتی ژرف و رادیکال در این کشورها رخ ندهد، هیچ بهبودی در اوضاع این کشورها و مردم آن ها رخ نخواهد داد. لذا مسائلی از نمونه اسلامگرایی، تروریسم اسلامی، جنگ های داخلی ارتجاعی و ده ها معضل دیگر به جای خود باقی خواهند ماند.

آن ها و متحدان منطقه ای آن ها، رژیم تروریست و تروریست پرور لقب گرفت. گرچه به رغم تروریست خواندن این رژیم، ابایی ندارند که به خاطر منافع اقتصادی و سیاسی خود، برای سران آن در کشورهای اروپایی فرش قرمز هم پهن کنند و از آن ها استقبال نمایند.

ادامه سیاست تروریست پروری اسلامی قدرت های امپریالیست، لشکرکشی نظامی بوش و متحدان اروپایی آن به افغانستان و عراق بود. به ویژه در عراق بود که نه فقط گروه های تروریست شیعه را در رأس قدرت قرار دادند، بلکه در نتیجه همین اشغالگری بود که گروه های تروریست اسلامی از نمونه زرقاوی و در ادامه آن البغدادی و داعش پدید آمدند و رشد کردند. همین سیاست در لیبی نیز گروه های تروریست اسلامی دیگری را رشد داد.

در جریان انقلاب های کشورهای عربی از نمونه مصر، تونس و سوریه، قدرت های امپریالیست تلاش نمودند اسلامگرایان را تقویت و در رأس قدرت قرار دهند، از درون این کشورها به ویژه در سوریه هست که باز هم گروه های تروریست اسلامگرا رشد می کنند و تقویت می شوند.

پس تا همین جا روشن است که سرمنشأ پیدایش و رشد موج جدید تروریسم اسلامی، سیاست قدرت های امپریالیست است، اما این فقط نتیجه خشک و خالی یک سیاست نیست، بلکه آن ها از جمیع جهات، این گروه ها را پروراندند. اگر سوال شود این گروه های تروریست اسلامگرا، از کجا تغذیه می شوند و از کجا نیرو می گیرند؟ باز هم پای قدرت های امپریالیست در میان است. چرا که آنها یا مستقیم از نظر مالی و تسلیحاتی متکی به امپریالیست ها بوده و هستند، و اگر هم مستقیم از سوی قدرت های امپریالیست مورد حمایت نظامی و مالی قرار نگیرند، از سوی دولت های مذهبی منطقه خاورمیانه حمایت مالی و تسلیحاتی می شوند. این حمایت های مالی و تسلیحاتی به گروه های اسلامگرا امکان می دهد به سادگی از میان توده های فقیر، بیکار و ناآگاه کشورهای منطقه سربازگیری کنند. پوشیده نیست که این فقر، عقب ماندگی و ناآگاهی نیز بنوبه خود، عمدتاً نتیجه سیاست های غارتگرانه امپریالیستی و حمایت قدرت های تروریست های امپریالیست از رژیم های استبدادی این منطقه است. لذا تعجب آور نخواهد بود که هر یک از این گروه ها بتوانند نه چندین هزار بلکه گاه ده ها هزار مزدور اسلامگرا را در صفوف خود متشکل سازند.

این نیرو اکنون دیگر محدود به منطقه خاورمیانه، آفریقا، پاکستان و امثالهم نیست، بلکه بخشی از نیروهای این گروه های تروریست زاده و پرورش یافته در کشورهای اروپایی هستند.

چگونه ممکن است کسانی که نسل دوم و سوم مهاجرین خاورمیانه و آفریقا در اروپا هستند، طرفدار گروه های تروریست اسلامگرای خاورمیانه از نمونه داعش و القاعده شوند و در اروپا دست به ترور و آدمکشی بزنند؟

دولت های اروپایی تلاش می کنند، پاسخ این سوال را از مردم کشورهای خود پنهان دارند و بالعکس آن را به وسیله ای برای تشدید جو

پنج سال بحران در سوریه، بدون چشم‌انداز زودرس حل آن

سوریه به کمک نیروی هوایی روسیه موفق به کسب کنترل شهر مرزی "دیرالزور" واقع در مرز سوریه و عراق شده است. همچنین "نیروهای دمکراتیک سوریه" به پشتیبانی حملات هوایی آمریکا کنترل یک پایگاه نفتی واقع در ۴۰ کیلومتری شمال شهر دیرالزور را به دست گرفته‌اند.

حدود دو هفته پیش، پوتین، رئیس جمهور روسیه اعلام کرد که نیروهای خود را از سوریه خارج خواهد کرد. اما روز شنبه ۱۴ فروردین تلویزیون روسیه گزارشی تصویری از ورود نیروهای روسی برای کمک به ارتش سوریه در خنثاسازی مین‌ها و بمب‌هایی منتشر کرد که نیروهای داعش پیش از عقب‌نشینی در شهر تعیین کرده‌اند.

گرچه وزارت دفاع روسیه عملیات جدید را "میزدایی انسان‌دوستانه" نامیده است، اما انتشار این ویدئو بار دیگر بر بدگمانی‌ها درباره ادعای پوتین مبنی بر تخلیه نیروهای نظامی خود از سوریه دامن زده است. بنا به تخمین‌ها در حالی که روسیه کمتر از نیمی از جت‌های جنگنده خود را خارج کرده است، اما تعداد هلی‌کوپترهای ضد تانک و به ویژه هلی‌کوپترهای تهاجمی قدرتمند میل ۲۸ "هاوک" را حتا نسبت به آغاز مداخله نظامی روسیه در سوریه در اواخر ماه سپتامبر افزایش داده است.

در واقع از هنگام ورود روسیه به جنگ داخلی سوریه، توازن نیروهای زمینی به نفع رژیم اسد تغییر یافته است. رژیمی که چند ماه پیش در آستانه از هم‌پاشیدگی به نظر می‌رسید، اکنون با کمک‌های نظامی روسیه در حال پیشروی است.

کمک‌های روسیه به رژیم اسد، تنها به حمایت هوایی از عملیات نظامی ارتش سوریه محدود نمی‌شود. پوتین نه تنها مانع حمله هوایی نیروهای غربی به مواضع حکومت سوریه و ایجاد منطقه پرواز ممنوع شده، بلکه با توافق با آمریکا در اواخر فوریه و ایجاد یک "اتش‌پس موقت" بین نیروهای معارض در سوریه، ارتش سوریه را قادر ساخت بر بازپس‌گیری این مناطق از دست نیروهای داعش متمرکز شود.

یکی از شرایط آتش‌بس موقت با عبارت دقیق‌تر "ترک تخاصم" آن است که گروه‌ها با حفظ مواضع کنونی خود، درصدد حمله یا تصرف مواضع طرف مقابل برنمایند. در برابر، حملات هوایی روسیه به مواضع آن‌ها متوقف شد. قرار است خطر حمله هوایی یا زمینی دولت‌های پشتیبان "اپوزیسیون" به مواضع ارتش سوریه نیز رفع شود. هم اکنون در سوریه بیش از ۱۶۰ نیروی مسلح وجود دارد که تنها تعدادی از آن‌ها توسط سازمان ملل به عنوان گروه‌های "اپوزیسیون" به رسمیت شناخته شده‌اند و شرایط "ترک تخاصم" شامل حال آن‌ها می‌شود. البته معیار ارزیابی گروه‌ها به عنوان گروهی تروریست یا اپوزیسیون توسط سازمان ملل روشن نشده و جای تفسیر دارد. اما آنچه روشن است، داعش و جبهه نصرت از جمله گروه‌های تروریست محسوب می‌شوند.

جزئیات توافق آمریکا و روسیه هنوز کاملا، به ویژه در مورد سرنوشت آینده رژیم اسد روشن نیست. از زمان آغاز جنگ داخلی در سوریه در سال ۲۰۱۱

تاکنون روسیه و ایران از پشتیبانان نیرومند اسد بوده‌اند و با تمام تلاش‌ها برای براندازی رژیم وی به شدت مقابله کرده‌اند. اکنون گفته می‌شود یکی از موارد توافق جدید، تغییر رژیم و ایجاد یک رژیم انتقالی خواهد بود. هر چند زمان آن هنوز روشن نیست.

اکنون گمان می‌رود که آمریکا و روسیه بر رفتن اسد و یافتن راه حلی دیگر توافق کرده‌اند. اسد روز چهارشنبه ۱۱ فروردین در مصاحبه‌ای اعلام کرد "منطقی است که نیروهای مستقل، نیروهای اپوزیسیون و نیروی وفادار به دولت" در دولت آینده حضور داشته باشند. و اعلام کرد "نه در قانون اساسی سوریه و نه در قانون اساسی هیچ کشور دیگری در جهان چیزی به نام دولت انتقالی وجود ندارد." و در ادامه افزود "این دولت وحدت ملی است که قانون اساسی جدید را تهیه خواهد کرد." اما به جز نیروهای اپوزیسیون که هر گونه طرحی با حضور اسد را رد کردند، سخنگوی کاخ سفید نیز پیشنهاد اسد را "کارناشدنی" نامید.

روشن است برای روسیه ایجاد یک حکومت مرکزی نیرومند و حفظ منافع خود در سوریه مهتر از استمرار حکومت بشار اسد به هر قیمتی است. از اینروست، ایران که در حال حاضر به هیچ‌وجه به تغییر رژیم اسد تن نمی‌دهد، نسبت به توافق روسیه و آمریکا بدبین است. اگر تاکنون نیز روسیه بر حفظ این رژیم پای فشرده، از آنروست که آلترناتیو دیگری ندارد. روسیه به خوبی می‌داند در شرایط کنونی، رفتن اسد به معنای آشفتگی، نابودی نفوذ روسیه در سوریه و چه بسا ظهور عراق دیگری در منطقه خواهد بود.

از آن سو، آمریکا نیز به این پیامدها واقف است. اما، هم تحت فشار دولت‌های مدافع نیروهای اسلام‌گرای مخالف اسد در منطقه از جمله ترکیه و عربستان و هم برای قطع نفوذ روسیه در سوریه، و تحکیم پایگاه خود در کنسوری هرچند آشوب‌زده، تمایلی به حفظ رژیم اسد ندارد. در نتیجه، با وجود شکست تلاش‌های قبلی، همچنان پروژه تقویت مخالفین اسد را پیش می‌برد. مقامات نظامی آمریکا روز جمعه، ۱۳ فروردین ادعا کردند برنامه تعلیم تعدادی از نیروهای اپوزیسیون سوریه برای مبارزه با داعش را آغاز کرده‌اند. برنامه‌ای که یک بار در سال ۲۰۱۵ در ترکیه با شکست روبرو شد. روز شنبه ۱۴ فروردین نیز اعلام شد شمار دیگری از نیروهای آمریکایی به ۵۰ افسر کنونی آمریکایی افزوده خواهند شد.

با وجود پیشروی‌های ارتش سوریه و سایر نیروهای مخالف داعش، هنوز پایان جنگ داخلی سوریه در دیدرس نیست. اما حتا شکست و بیرون راندن داعش از سوریه، به معنای پایان جنگ داخلی نیست. بخشی از نیروهای تحت آموزش آمریکا، رهبران و اعضای قبایل شمالی و مرکزی سوریه هستند که مسلما تنها برای مقابله با داعش آموزش خواهند دید. از آن گذشته، رشد اسلام‌گرایی ناشی از نارضایتی و ناآگاهی مردم و عدم وجود یک آلترناتیو مترقی‌ست. پس تا زمانی که شرایط به نفع رفاه و آزادی توده‌ها تغییر نیابد، تا زمانی که یک آلترناتیو رادیکال و انقلابی برسرکار نیاید، استمرار فقر و سرکوب و نارضایتی، با یا بدون اسد، زمینه مساعد پیدایش نیروهای بنیادگرا، با نامی جدید، پابرجا خواهد ماند. اسلام‌گرایان کنونی نیز، میان‌رو یا تندرو، حتا اگر تمام مناطق تحت کنترل خود را از دست بدهند، همچنان سال‌های در منطقه خواهند بود و دولت‌های مرتجع منطقه و امپریالیست‌ها به

استفاده از آن‌ها در اوضاع داخلی سوریه ادامه خواهند داد.

در خبرها آمده است، روز ۲۸ مارس، محموله‌ای سی تتی شامل کمک‌های بشردوستانه توسط ارتش سوریه و با پشتیبانی جنگنده‌های روسی بر فراز شهر دیرالزور ریخته شد. یکی از شرایط "ترک تخاصم" از سوی سازمان ملل باز گذاشتن راه‌های کمکرسانی به مردم گرفتار در شهرهای تحت محاصره و جنگ‌زده بود. سران کشورهای مختلف غربی در لزوم امدادرسانی به مردم سوریه داد سخن می‌دهند. اما به رغم تبلیغات رسانه‌های بورژوازی، هدف هیچ یک از دولت‌های مداخله‌گر و دولت کنونی سوریه، رهایی مردم از مصایب ناشی از جنگ، برقراری آزادی و تأمین رفاه و امنیت مردم نیست. این دولت‌ها در به اصطلاح "جنگ علیه تروریسم" تنها اهداف و منافع سیاسی و اقتصادی خود را دنبال می‌کنند. مدافعان اسد می‌کشند نفوذ و منافع کنونی را حفظ کنند و مخالفان اسد می‌کشند اهداف توسعه‌طلبانه و سلطه‌جویانه خود را پیش برند.

هر چند داعشیان از سیاه‌ترین، بی‌رحم‌ترین و وا پسرگراترین نیروهای تاریخ‌اند، اما یکی از علل خیزش مردم علیه رژیم اسد، شرایط سیاسی و اقتصادی بود. حافظ اسد در سال‌های آخر قدرت خود با در پیش گرفتن سیاست‌های نولیبرالی بر فقر و نابرابری در جامعه دامن زد. پس از آن، بشار اسد به این روند شتاب بخشید. در پی یک خشکسالی چهار ساله، روستاییان فقیرزده با مهاجرت به شهرها، به حاشیه‌نشینان شهری تبدیل شدند. بخشی از خشکسالی نیز نتیجه سیاست‌های کشاورزی نادرست رژیم بود. سیاست بازار آزاد و خشکسالی، دست در دست هم به ترمی بی‌سابقه، به ویژه در قیمت مواد غذایی دامن زد. در سال ۲۰۱۱، نرخ بیکاری به ویژه در میان جوانان سوریه، از بالاترین نرخ‌های بیکاری در منطقه بود. افزون بر آن، سیاست‌های تبعیض‌آمیز مذهبی و سرکوب بی‌رحمانه و نقض آزادی‌های سیاسی، منجر انفجار نارضایتی مردم شد. آنان در طلب نان و آزادی به خیابان‌ها آمدند، اما در شرایطی که نظام سرمایه‌داری جهانی برای حفظ منافع خود به سیاست تقویت و پرورش مرتجع‌ترین نیروهای تاریخ، یعنی اسلام‌گرایان در منطقه روی آورده است، در نبود آگاهی و یک آلترناتیو رادیکال و انقلابی، مردم با جنگی خلمانسوز روبرو شدند. جنگی ۵ ساله که حاصل آن کشته شدن بیش از ۲۵۰ هزار نفر، مصدومیت صدها هزار نفر، آوارگی بیش از ۵ / ۶ میلیون نفر در داخل و گریز بیش از ۴ / ۵ میلیون نفر به خارج از کشور است. در حدود ۷۰ درصد ساکنان کنونی کشور به آب آشامیدنی دسترسی ندارند، یک سوم قحطی‌زده‌اند، ۲ میلیون کودک از مدرسه محروم‌اند، و چهار پنجم جمعیت در فقر به سر می‌برند.

پاسخ شرایط کنونی منطقه در دستان طبقه کارگر منطقه است. یک جنبش نیرومند کارگری در هر یک از کشورهای منطقه نه تنها تحولی اساسی در آن کشور ایجاد خواهد کرد، بلکه به رشد جنبش‌های مترقی منطقه یاری خواهد رساند، و پایه‌های دیکتاتوری‌ها و دولت‌های مرتجع را به لرزه درخواهد آورد و آنان را همراه با نیروهای امپریالیست و پرورده‌های خلف آنان، یعنی اسلام‌گرایان از منطقه جاروب خواهد کرد. مسلما در آینده شاهد حضور چنین جنبش‌هایی در منطقه خواهیم بود.

یادداشت‌های سیاسی

دستمزد کارگران و ریاکاری کابینه‌ی روحانی

اما واقعیت چیست؟ اول این که در سال اول روی کار آمدن کابینه‌ی روحانی، به رغم اعلام رسمی ۳۶ درصدی نرخ تورم، حداقل دستمزد کارگران در سال ۹۳ نه ۳۰ درصد (به گفته‌ی ربیعی) که ۲۵ درصد افزایش یافت، یعنی حداقل دستمزد از ۴۸۷ هزار تومان با ۲۵٪ افزایش به ۶۰۸ هزار تومان رسید و این را هر کس که تا کلاس پنجم ابتدایی هم خوانده باشد می‌تواند حساب کند و البته "ربیعی" از این موضوع استننا است!!! حال از این بگذریم که تورم رسمی بسیار پایین‌تر از تورم واقعی می‌باشد، برای نمونه نرخ واقعی تورم برای سال ۹۲ نه ۳۶ درصد که ۶۰ درصد بود. بنابر این تا اینجای کار دستمزد کارگران در همان سال اول ۱۱ درصد کمتر از نرخ رسمی تورم افزایش یافت. برای سال بعد (۹۴) حداقل دستمزد کارگران با ۱۷ درصد افزایش به ۷۱۲ هزار تومان رسید که باز ربیعی مدعی افزایش ۲۰ درصدی حداقل دستمزد شده است!! در این سال نیز براساس اعلام بانک مرکزی نرخ تورم ۱۶/۲ درصد و طبق ادعای مرکز آمار ۱۵/۲ درصد بود، درحالی‌که تورم واقعی بسیار بیشتر از این رقم‌های رسمی و قلابی بود. برای سال ۹۵ نیز حداقل دستمزد طبق ادعای وزیر کار، بیشتر از نرخ تورم، یعنی ۱۴ درصد افزایش یافت. باز ناگفته نماند که برای سال ۹۳ در ابتدا کارگزاران دولت از تورم ۲۵ درصدی سخن می‌گفتند ولی رفته رفته نرخ تورم را در آمار رسمی پایین آورده تا به نرخ تورم فوق رسیدند. برای سال ۹۴ نیز همین موضوع را شاهد بودیم و در حالی که نرخ تورم در آمار حدود ۱۴ درصد بود و معمولاً در زمستان شاهد افزایش قیمت‌ها همراه با تورم هستیم، اما بار دیگر و به روال همیشگی در آمارهای جمهوری اسلامی تورم در زمستان کاهش یافت!! اگرچه باز اگر همین آمارهای رسمی را نگاه کنیم حداقل دستمزد در مجموع سه سال ۸ درصد کمتر از نرخ تورم رسمی افزایش یافت.

اما افزایش حداقل دستمزد یک نکته ناگفته‌ی دیگری نیز دارد و آن این است که در کنار افزایش حداقل دستمزد روزانه، میزان افزایش هزینه مسکن، خواربار، حق اولاد و سنوات نیز تعیین می‌شود. اگر این ارقام را در نظر بگیریم به این نتیجه می‌رسیم که حداقل دستمزد برای سال ۹۵ نه ۱۴ درصد که کمی بیش از ۹ درصد افزایش یافته است. برای مثال مجموع دریافتی یک کارگر متأهل دارای یک فرزند برای سال ۹۴ حدود ۹۶۳ هزار تومان تعیین شده بود، این رقم برای سال ۹۵ به یک میلیون و ۵۳ هزار تومان رسید یعنی ۹۰ هزار تومان بیشتر از سال گذشته!! یعنی در واقع براساس تصمیم شورای عالی کار دستمزد کارگران کمی بیش از ۹ درصد افزایش یافته که بسیار کمتر از نرخ تورم است!! و این یک کلاهبرداری دیگر صاحبان قدرت و سرمایه است. کاهش هر چه بیشتر دستمزدهای واقعی کارگران در دوران سه ساله‌ی کابینه‌ی روحانی چیزی نیست

فقر و رنج کارگران و زحمتکشان، بر این نابرابری عظیم طبقاتی و بر ناامیدی رنجبران بگذارد. به امید آن روز. به امید برقراری حکومت شورائی و به امید سوسیالیسم.

سنگفرش خونین جاده‌ها، عیدی رژیم به مردم

تنها در ده روز اول سال نو ۳۴۴ نفر جان خود را در حوادث رانندگی از دست دادند. این آمار است که به طور رسمی و از سوی نیروی انتظامی، بدون ذکر آمار مجروحین و یا اعلام تعداد کل تصادفات گزارش شده است. با وجود آمار بالای تلفات نروزی که خسارت آن در ده روز اول سال، دو هزار میلیارد تومان تخمین زده شده است، رئیس مرکز اطلاعات و کنترل ترافیک پلیس راهور در مصاحبه‌ای از کاهش آمار تصادفات نروزی اظهار خوشبینی می‌کند. نگاه دقیق‌تری به آمار نشان می‌دهد که در سال گذشته تا دی ماه، بیش از ۱۴ هزار تن در تصادفات کشته شدند و تصادفات فوتی و جرحی به نسبت مدت مشابه در دو سال گذشته، افزایشی ۱۱ / ۴ درصدی را نشان می‌دهند. اکنون سؤالی که مطرح است، این است که چگونه می‌توان از این مرگ نابهنگام و غیرطبیعی جلوگیری کرد و عوامل اصلی که هر روزه خانواده‌های بسیاری را به عزا می‌نشانند، کدامند؟

واقعیت این است که کیفیت خودروهای ساخت ایران هر سال کاهش می‌یابد. اما جمهوری اسلامی، همانگونه که سیاست همیشگی رژیم در توجیحات بی‌مایه‌ی خود است، تلاش دارد تا مقصر اصلی را مردم معرفی کند و نیروی انتظامی رژیم ادعا می‌کند، علت این تلفات، رانندگان بی‌احتیاط هستند که در اثر سبقت و سرعت غیرمجاز یا نسیبتن کمربند ایمنی و یا خستگی و خواب‌آلودگی... و دلایلی از این قبیل عامل اصلی مرگ خود و دیگران می‌شوند. روشن است که این ادعا نمی‌تواند توجه‌گر چنین آمار بالایی از کشته‌شدگان باشد، چرا که نگاهی به برخی از کشورهای دیگر مانند آلمان که تنها کشور اروپایی است که در بسیاری از اتوبان‌های آن در مسیرهای طولانی محدودیت سرعت وجود ندارد، آمار کشته‌شدگان تصادفات رانندگی سالانه پنج هزار و ۵۰۰ نفر است. در ضمن باید در نظر داشت که تعداد خودروها در آلمان ۸۰ میلیون و در ایران ۱۸ میلیون دستگاه است.

تفاوتی که در اینجا فاحش است، کیفیت استاندارد خودروهایی است که در کشوری مانند آلمان وجود دارد با خودروهایی که در ایران به رانندگان فروخته می‌شوند. اگرچه آلمان نیز کشوری سرمایه‌داری است و بخش تولیدات خودرو، سهمی بزرگ از تولیدات سودآور برای سرمایه‌داران این کشور را به خود اختصاص داده است، اما تا حدی استانداردهای ایمنی رعایت می‌شود، چرا که نقص خودروها بازار جهانی فروش را تحت تأثیر قرار داده و صادرات را کاهش می‌دهد. از نمونه‌ی این موارد در سال‌های اخیر نقایص تویوتا و فولکس

که بتوان کتمان کرد. این را تمامی کارگران در زندگی روزمرشان به‌خوبی حس می‌کنند. حنا موضوع آن قدر عیان است که مزدوران سرمایه‌در تشکیل‌های کارگری که با هزار رشته به دولت وابسته هستند نیز به آن اعتراف می‌کنند. در همین روزهای گذشته، علی‌خدایی مشاور کانون عالی شوراهای اسلامی کار با بیان این‌که دستمزد ۹۵ قابل دفاع نیست و هزینه زندگی کارگران در سال ۹۴ ۲۶۰ هزار تومان افزایش یافته، گفت: "با افزایش ۱۲۰ هزار تومانی دستمزد، نسبت به میزان افزایش هزینه‌ها در سال ۹۴، باز هم بین هزینه‌ها و درآمد کارگران ۱۴۰ هزار تومان فاصله مجدد ایجاد شد."

همان‌طور که ما همواره تأکید کرده‌ایم، دستمزد کارگران بخشی از ارزش نوینی‌ست که کارگران با نیروی کار خود ایجاد می‌کنند و کارگران بخشی از این ارزش نوین را به صورت دستمزد دریافت می‌کنند و بخش دیگر آن به صورت ارزش اضافی به جیب سرمایه‌دار می‌رود. بنابر این مبارزه برای افزایش دستمزد مبارزه برای افزایش سهم کارگران از میزان این ارزش نوین است و سرمایه‌داران سعی می‌کنند با کاهش دستمزدهای واقعی کارگران، سهم بیشتری از ارزشی را که کارگر با نیروی کار خود آفریده تصاحب کنند. اگر می‌بینیم در جامعه ایران فاصله‌ی طبقاتی تا این حد وحشتناک افزایش پیدا کرده به‌گونه‌ای که در تاریخ معاصر ایران بی‌نظیر است به دلیل این است که در طول این سال‌ها دستمزد واقعی کارگران کاهش یافته، سرمایه‌داران ثروتمندتر و کارگران فقیرتر شده‌اند. دلیل دیگری وجود ندارد.

اگر مشکل افزایش دستمزد کارگران، خطر افزایش تورم است، اگر مشکل بحران تولید است، پس چگونه است که تنها در این کشور کارگران فقیرتر و فقیرتر می‌شوند و صاحبان سرمایه ثروتمندتر؟! این تناقض را صاحبان قدرت و سرمایه چگونه توضیح می‌دهند؟! اگر با دستمزد کارگران تولید به خطر می‌افتد، چگونه است که حقوق و مزایای مدیران افزایش‌شان آن‌چنانی یافته و هر مدیری جدا از درآمدهای‌شان از اختلاس و دزدی‌های معمول، حقوق و پاداش‌هایی برابر ده‌ها کارگر می‌گیرد. برای نمونه تنها حقوق مدیر یکی از شرکت‌های نفتی به نام "نیکو" در سال گذشته ۱۰۰ میلیون تومان در ماه بوده است، یعنی برابر با دستمزد حدود ۱۵۰ کارگر!! و البته این تنها حقوق‌شان است.

ربیعی به عنوان نماینده‌ی طبقه حاکم، کارگران را از بیکاری می‌ترساند، اما واقعیت این است که بیکاری محصول مناسبات سرمایه‌داری‌ست، همان مناسباتی که ربیعی‌ها از آن دفاع می‌کنند. مشکل بیکاری، دستمزد و فقر کارگران تنها با حذف سرمایه‌داران و مدیران مفت‌خور دولتی و غیردولتی از چرخه‌ی تولید حل می‌شود. این حق کارگر است که با دستمزدی که دریافت می‌کند بتواند یک زندگی انسانی و شرافتمندانه داشته باشد و با هیچ بهانه و عذری نمی‌توان این طبیعی‌ترین حق کارگر را از او گرفت. هیچ کس نمی‌تواند با هیچ دلیلی کارگران و خانواده‌های‌شان را به گرسنگی محکوم کرده و از آن‌ها بخواهد که "بزرگوارانه" این فقر را بپذیرند. تنها مرگ این نظام، یعنی مناسبات سرمایه‌داری‌ست که می‌تواند نقطه‌ی پایانی بر

"برجام دو" و شمشیر از رو بستن خامنه ای

های مردم ایران وارد سازد. لذا، از آنجا که همه تب و تاب ها و بحران های موجودی که هیئت حاکمه ایران را مجبور به پذیرش "نرمش قهرمانانه" و سر کشیدن جام زهر اتمی کرد، هنوز از دور خارج نشده اند و کماکان گلوی جمهوری اسلامی را می فشارد، توهم به روحانی و اینکه او و کابینه اش به نفع توده مردم کاری انجام دهد و یا بعضاً در مسیر "حقوق شهروندی" و کاهش فشارهای امنیتی قدمی بردارد، یک توهم محض است. همانگونه که بارها و بارها گفته ایم، باز هم به صراحت تمام می گوئیم، نه اصلاح طلبان، نه اعتدال گرایان و نه باند روحانی-رفسنجانی و نه هیچ نیروی دیگری از درون هیئت حاکمه ایران نه می توانند و نه در ماهیت آنان است که در مسیر حل مشکلات مردم گام بردارند.

مجموعه هیئت حاکمه ایران بر شط خون مردم قتل عام شده، موج سواری می کنند و نزاع شان اگرچه بسیار جدی است، اما این نزاع هرگز برای منافع توده مردم نیست. کشمکش ها و منازعات آنان، ابتدا برای سهم بری بیشتر از ثروت های کلان جامعه است و در گام بعدی اختلاف نظر بر سر نحوه حکومت کردن بر توده ها با هدف استمرار و بقاء بیشتر این حکومت است. روحانی با فریب "حقوق شهروندی"، وعده دروغین کاهش فضای امنیتی و ایده "برجام دو" کارگران و توده مردم را به مسلخ سیاست نئولیبرالیسم اقتصادی می برد و خامنه ای با شمشیر از رو بستن برای روحانی و رفسنجانی بر شیوه حکومتی اش جهت تحقق امپراطوری اسلامیش پای می فشارد.

منافع کارگران و توده های میلیونی ایران اما، نه شرکت در دعوای طرفین که سود بردن از کشمکش ها و منازعات درونی این نظام منفور است. سود بردن از شکاف درونی نظام برای گسترش مبارزات توده ای و بسیج شدن در جنبش های اجتماعی. هر چه شکاف و تضادهای درونی هیئت حاکمه بیشتر باز شود، هر چه هیئت حاکمه ایران از درون ضعیف و ضعیفتر گردد، بی تردید مفری برای کارگران و توده مردم ایران گشوده می شود تا با نیرو و عزم بیشتری به تسویه حساب نهایی با این رژیم جنایتکار برخیزند.

سنگفرش خونین جاده ها، عیدی رژیم به مردم

نقل جاده ای تعیین شده بود. صرفنظر از چپاول هایی که از همین بودجه توسط مهره های ریز و درشت رژیم می شود، مقایسه ی بودجه های این دو وزارت خانه نقطه ی مشترکی در سیاست های جمهوری اسلامی را نشان می دهد و آن بی ارزش بودن جان انسان ها برای حکومتگران دین و سرمایه است.

اما فاجعه ای که در این میان رخ می دهد این است که تنها حدود نیمی از فوت شدگان تصادفات در محل حادثه جان می بازند و نیمی دیگر در حین انتقال و در بیمارستان جان خود را از دست می دهند. نکته ی مهم در اینجاست که در صورتی که امداد رسانی بهتر در محل و انتقال سریع تر به بیمارستان ها صورت گیرد، تعداد کشته شدگان کاهش می یابد. رئیس انجمن جراحان ارتوپد اخیراً در مصاحبه ای ضمن اشاره به این مطلب، عنوان کرد که اگر مصدوم تصادفی به بیمارستان منتقل شود، اما دارای کרוکی پلیس و یا فرم اورژانس نباشد هزینه های بیمارستانی اش بر اساس قانون که باید رایگان صورت پذیرد امکان پذیر نخواهد بود، و از طرفی هم تا رسیدن اورژانس به دلیل کمبود نیرو و آمبولانس و مشکلات صدور کروکی پلیس روند رسیدگی به مصدوم دچار مشکل می شود. وی در ادامه چنین می گوید: بنده در نظام پزشکی و در شورای عالی عضو هستم و اگر بیماری یا مصدومی به دلیل دیر رسیدن اورژانس دچار اشکال شود، قیل از اینکه عامل تصادف را دلیل بدانم، عامل دیر رسیدن را بررسی می کنم.

بنابراین بخش بزرگی از موارد فوتی به سیستم امداد رسانی، درمان و نقش پلیس در این میان ربط پیدا می کند، که تمامی این ها نیز باز مستقیماً در حیطه ی مسئولیت دولت است.

اما رژیم جمهوری اسلامی که سهمی عمده در پاشیدن رنگ خون بر سنگفرش خیابان ها و جاده ها دارد، و اصولاً علاقه ای با منافی در پایین آوردن آمار مرگ و میر و عواقب ناشی از تصادف ندارد، تنها سعی می کند با افزایش جریمه ها جیب های خود را پُر تر و با حضور گسترده ی پلیس و دوربین های نظارتی، کنترل پلیسی در جامعه را افزایش دهد. بنابراین رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی نه تنها با عیدی خونین خود به مردم، خانواده های بسیاری را در ایام عید به عزا می نشاند، بلکه هیچ روزی نیست که از این بازی بی شرمانه با جان انسان ها دست کشد.

واکن بود که به شکایات و پرداخت خسارت های هنگفت منجر گردید. در نظام سرمایه داری بی مهار در دیکتاتوری جمهوری اسلامی، هیچ گونه نظارت واقعی بر کیفیت تولیدات خودرو ها نیست و بازخواستی اساسی نمی شود. در این رابطه می توان به خودروی پراید اشاره کرد، که بیشترین سهم در تصادفات مرگبار را به خود اختصاص داده است. در ۹ ماهه اول سال ۱۳۹۴ خودروی پراید در ۲۴ درصد تصادفات فوتی دخیل بوده است. ایمنی وسائل نقلیه، یکی از مهمترین عوامل در ایمنی رانندگی و کاهش تلفات انسانی در صورت تصادف است. اما در نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی هدف تنها سودآوری بیشتر است که یکی از شیوه های آن پایین آوردن هزینه ی تولید با استفاده از قطعات ارزان است. در سال های اخیر صنعت خودروسازی (مونتاژ) در ایران سودهای هنگفت نصیب سرمایه داران کرده و از محل کسب این سود، سرمایه ها افزایش یافته است. برای نمونه طبق آخرین خبرها در اواخر سال ۱۳۹۴ سایپا (تولید کننده پراید) بدون مجوز سازمان بورس افزایش ۲۰۴ درصدی سرمایه ی خود را اعلام کرد. فروش پر تیراژ و ارزان این اتومبیل که از ایمنی کافی برخوردار نیست، تاکنون موجب مرگ هزاران نفر بر اثر سوانح رانندگی شده است. باید توجه داشت که بسیاری از خریداران، با توجه به بودجه ی کم خود، از همین خودروی غیراستاندارد نیز نوع دست دومش را خریداری می کنند و این افراد از طبقه ی زحمتکش و کم درآمد جامعه می باشند که قربانی این خودروهای مرگ آفرین می شوند.

از عوامل دیگر در جاده ها که منجر به تصادفات می شوند، ساختار جاده ها و بزرگراه ها می باشند که دولت جمهوری اسلامی مستقیماً مسئول آن است. برای نمونه، طبق آمار سوانح رانندگی، آزاد راه کرج - قزوین پر تصادف ترین آزاد راه شناخته شده است. در مجموع، استاندارد نبودن بزرگراه ها و خیابان ها، خرابی جاده ها و عدم تعمیرات به موقع و نیز خط کشی های غیراستاندارد از دیگر عوامل تصادفات می باشند. دولت که اهمیتی به این موضوع نمی دهد، در برنامه ریزی بودجه ی خود، سیاست جنگ طلبانه و بی اعتنایی به جان انسان ها را آشکار می سازد. در سال ۹۴ بودجه ی رسمی وزارت دفاع ۲۶ برابر بودجه ی سازمان راهداری و حمل و

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

یادداشت‌های سیاسی

دستمزد کارگران و ریاکاری کابینه‌ی روحانی

ربیعی وزیر تعاون، کار و امور اجتماعی کابینه‌ی روحانی، روز ده فروردین به دفاع تمام قد از میزان ناچیز "افزایش دستمزد" کارگران برای سال ۹۵ برخاست و با این ادعا که در سه سال اخیر افزایش دستمزد بیش از میزان تورم بوده و افزایش یکباره‌ی دستمزد اقتصاد را دچار شوک می‌کند، بار دیگر پایین بودن دستمزدها را بر گردن کابینه‌ی احمدی‌نژاد انداخته و مدعی شد که به دلیل ضعف تولید برای حفظ اشتغال کار دیگری نمی‌شد کرد.

اگرچه این اولین بار نیست که چنین استدلالی از سوی صاحبان قدرت و سرمایه ابراز می‌شود، اما در سال‌های اخیر این مهم‌ترین دلیلی بوده که از سوی آن‌ها اعلام شده است. همین گروه از صاحبان قدرت و سرمایه یعنی امثال ربیعی‌ها، وقتی که در سال‌های گذشته بر سر کار بودند، از رابطه‌ی افزایش دستمزد با افزایش تورم داد سخن داده و با آن بهانه مانع افزایش دستمزدها می‌شدند. اما همگان دیدند که دستمزدها افزایش نیافت ولی تورم به ۴۰ درصد و ۶۰ درصد رسید

و بی‌اعتباری استدلال صاحبان قدرت و سرمایه همچون آفتابی بر همگان آشکار گشت. استدلال اخیر صاحبان قدرت و سرمایه نیز دست کمی از استدلال قدیمی آن‌ها ندارد. واقعیت این است که برای آن‌ها همواره دلیلی وجود دارد تا با "توسل" به آن از افزایش دستمزد کارگران جلوگیری کنند.

اما جدا از این موضوع، واقعیت این است که "دستمزد کارگران" در سه سال اخیر حتا به اندازه‌ی نرخ تورم نیز افزایش نیافت و این دروغ بی‌شرمه‌ی ربیعی است. وی گفت: "با این وضع باز هم نرخ رشد مزد از تورم پیشی گرفته و به آن افتخار می‌کنیم، در سال اول روی کار آمدن دولت تدبیر و امید، نرخ مزد ۳۰ درصد، در سال دوم ۲۱ درصد و امسال نیز ۱۴ درصد افزایش داشتیم و در مجموع توانستیم تصمیم‌های مزدی را با تورم ۱۳ تا ۱۵ درصد مدیریت کنیم. در سال جاری نیز با تورم نزدیک به ۱۱ درصد پیش می‌رویم".

در صفحه ۸

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

دانمارک:

I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند:

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fedaian (Aghaliyat)
No 714 April 2016

با **سازمان فدائیان (اقلیت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۲



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از کانال تلویزیونی دیدگاه بر روی ماهواره یاه‌ست (Yahsat) پخش می‌شود.

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین قرار است:

روزهای چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۹،۵ شب به وقت ایران،

ساعت ۷ شب به وقت اروپای مرکزی به مدت ۱ ساعت پخش میشود.

تکرار برنامه‌ها در روزهای:

پنجشنبه هر هفته ساعت ۹،۵ صبح به وقت ایران،

ساعت ۷ صبح به وقت اروپای مرکزی خواهد بود.

اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت دیدگاه و جی‌ال‌ویز به طور زنده و همزمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

<http://www.didgah.tv/fa>

مشخصات ماهواره ای کانال تلویزیون دیدگاه:

ماهواره یاه‌ست ۵ / ۵۲ درجه ی شرقی

فرکانس: ۱۲۰۷۳ - پولاریزاسیون: عمودی - سیمپلریت: ۲۷۵۰۰ - اف ای سی: ۷ / ۸

شماره تلفن برای تماس با تلویزیون دمکراسی شورایی: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

آدرس ایمیل: shora.tv@gmail.com

آدرس تلویزیون دمکراسی شورایی در اینترنت: <http://tvshora.com>

آدرس پستی: I.S.F / P. B. 398 / 1500 Copenhagen V. / Denmark

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی